بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 12 آبان 1395.

خب بحث در مورد این بود که آیا استصحاب می تواند برائت را اثبات کند یا خیر. یک بحثی در اینجا مطرح است که ما اگر استصحاب را جاری بدانیم، این استصحاب در شبهات موضوعیه هم جاری می شود یا خیر. توجه کنید صورت مسئله چیست. صورت مسئله یک موقعی ما استصحاب موضوعی نمی خواهیم جاری کنیم. بلکه استصحاب جزئی به اصطلاح می خواهیم جاری کنیم. یعنی حکمی که در مورد این فرد خاص هست را می خواهیم استصحاب کنیم عدمش را. یک موقعی ما فرض کنید که شک داریم که شخصی که مثلا رجوع بالکفایه ندارد، آیا این حج برایش واجب هست یا نیست. به طور کلی وجوب حج بر فاقد رجوع بالکفایه را استصحاب می کنیم. این استصحاب کلی است. یک موقعی است که نمی دانیم این آقای خاص رجوع بالکفایه دارد یا خیر. بنابراین حج برایش واجب هست یا نیست. یک موقعی شما استصحاب می کنید موضوع وجوب حج را می گویید قبلا مستطیع نبوده است الآن نمی دانیم که مستطیع هست یا نیست. آن مورد بحث ما نیست. اگر در جایی نسبت به موضوع نشود استصحاب کرد. مثلا تبارد حالتین باشد، یک زمانی استطاعت بوده است یک زمانی استطاعت نبوده است. متقدم و متأخر استطاعت و عدم استطاعت را ندانیم، در نتیجه می خواهیم استطحار حکمی جاری کنیم. آیا اینجا این استصحاب جاری هست یا خیر؟مرحوم آقای صدر می فرمایند که اینجا، حالا این نکته را عرض کنم، من کل این بحث ها بر اساس تقریرات آقای حائری پیش می رویم. مطالب در مورد اقای هاشمی هم هست ولی یک مقداری نظم و نحوه بیانش فرق دارد. گاهی اوقات زیادی و کمی در تقریرات آقای هاشمی هست. ما محورمان را تقریرات آقای حائری قرار می دهیم گاهی اوقات به بعضی از نکاتی که در تقریرات آقای هاشمی وارد شده است اشاره می کنم. خب اینجا آقای صدر می فرمایند که ما سه تقریب برای استصحاب داشتیم که دو تقریب آن از سنخ استصحاب مربوط به مرحله مجعول بود و یک تقریب آن از سنخ استصحاب مربوط به مرحله جعل بود. استصحاب قبل از صغر، استصحاب عدم تکلیف قبل از صغر، و استصحاب عدم تکلیف قبل از تحقق موضوع آن تکلیف مجعول و مشکوک. که تقریب اول و تقریب سوم بود. اینها مربوط به مرحله مجعول هستند. در اینها بحثی نیست. اما بحث سر استصحاب عدم جعل به لحاظ ما قبل شریعت بود که مربوط به استصحاب در مقام جعل است آن مورد بحث است. مرحوم آقای خوئی اینجا این اشکال را طرح می کنند که شما مثلا در این جایی که شک دارید که آیا بر این آقای خاص که رجوع بالکفایه ندارد، یعنی شک داریم که رجوع بالکفایه دارد یا خیر، آیا حج واجب هست یا نیست، چه چیزی را می خواهید استصحاب کنید؟ استصحاب کلی وجوب حج را، استصحاب کلی وجوب حج را که در حق این اقا قطعا جعل شده است. استصحاب مخصوص این آقای خاص را می خواهید استصحاب کنید، اختصاص دارد به این فرد خاص، خب این هم یقین داریم که جعلی نسبت به این فرد خاص تحقق ندارد و اگر جعلی باشد جعل کلی است که آن هم موجود است. پس چه چیزی را می خواهید استصحاب کنید؟ ایشان در مقام پاسخ می فرمایند که آن جعل کلی به عدد افراد مجعول منحل می شود. این جواب اقای خوئی است که جواب می دهند استصحاب به عدد افراد منحل می شود. بنابراین ما آن حسّه ای از حکم را که مربوط به این فرد است عدمش را استصحاب می کنیم. استصحاب عدم حکم انحلال یافته نسبت به اینها.

خب اینجا مرحوم اقای صدر بعد از اینکه این مطالب را از آقای خوئی نقل می کنند خودشان در مقام پاسخ در می آیند. می گویند که این مطلب درست نیست. می فرماید که، ببینید ما در واقع باید ببینیم انحلال یعنی چه. آیا انحلال یک امر حقیقی است؟ آن جعل ما حقیقتا متعدد هست که ما بتوانیم استصحاب را جاری کنیم یا اینکه حقیقتا متعدد نیست. ایشان می فرماید که جعل که یک امر کلی است، هم عقلا و هم عرفا وارد است. خب یک جعل کلی شارع مقدس انجام می دهد. و این که خارجا مجعول تحقق پیدا می کند و جعل فعلیت پیدا می کند دیگر به مولا مربوط نیست. یک امرواقعی است که فی نفسه تحقق می کند. ممکن است، حالا در مولا های عرفی شما در نظر بگیرید، زمانی که آن موضوع تحقق پیدا می کند مولا اصلا ملتفط نباشد. نائم و غافل باشد و با این حال جعل فعلی می شود. پس آن فعلیت یک امری است مربوط به مرحله تطبیق به تعبیر اقای صدر. و الا حقیقتا چیزی به نام فعلیت ما نداریم. پس بنابراین اینکه شما می خواهید استصحاب عدم جعل را به لحاظ انحلال و حکم انحلال یافته انجام دهید صحیح نیست. روی همین جهت ما در بحث اشکالی که مرحوم آقای خوئی در شبهات حکمیه دارند، که در شبهات حکمیه، تعارض هست بین بقاء مجعول و عدم جعل زائد، این اشکال را می گوییم در شبهات موضوعیه نمی آید. به دلیل اینکه ما یک جعل بیشتر نداریم. جعل زائدی اینجا نداریم که این اشکال در مورد آن بیاید. پس بنابراین مشکلی در این بحث نیست. اگر این شبهه، شبهه صحیحی باشد، باید در شبهات موضوعیه هم این مشکل بیاید. در تعبیر آقای هاشمی این جوری است، این را به عنوان نقض طرح می کنند، می گویند اگر کلام شما صحیح باشد باید در شبهات موضوعیه هم بیاید در حالی که مسلما در شبهات موضوعیه استصحاب جاری است. مورد صحاح مثبته استصحاب هست. بنابراین پیدا است که این شبهه ای که شما مطرح می کنید اساس ندارد.

سؤال:...

پاسخ: خب آقای صدر همین را مطرح می کند دیگر. می گوید که اگر شما جعل را به اعتبار انحلالش متعدد فرض کنید، شک در جعل هست دیگر. اشکال آقای خوئی انحلال را مطرح کرده اند. این انحلال یک امر حقیقی نیست. انحلال یک امری است که در مرحله تطبیق تحقق پیدا می کند. خب این محصل فرمایشی که مرحوم آقای صدر نقل کرده اند.

خب برای اینکه این مطلب روشن شود، نیاز داریم یک مقداری در مورد انحلال و اینکه اصلا انحلال چه شکلی شکل می گیرد صحبت کنیم. من چند تا مقدمه اینجا عرض بکنم، به نظرم این بحث ها که اینجا مطرح شده است، خلط شده است در آن بین امرو حقیقیه و امور انتزاعیه. من یک توضیحی در مورد امور انتزاعیه می دهم و بعد این را در ما نحن فیه تطبیق می کند. یکی از امور انتزاعیه، مربوط به علم هست. و ابتدا بحث را در علم دنبال می کنیم بعد سایر جاها می آییم در موردش صحبت می کنیم.

ببینید در مورد علم، علم شکی نیست که نسبت به آینده تعلق می گیرد. من الآن تصور می کنم مثلا یک امری که هزار سال بعد تحقق پیدا می کند. یک وصف حقیقی در ذهن من تحقق پیدا می کند. آن علم من هست. این وصف حقیقی دو تا عنوان انتزاعی به وسیله این وصف تحقق پیدا می کند. یکی اینکه من به وصف عالمیت متصف می شوم. نکته دیگر اینکه آن شیئی که هزار سال آینده هست، آن هم به وصف معلومیت متصف می شود. این وصف معلومیتی که آن شیء به آن متصف می شود، یک وصف ارضی نیست. وصف انتزاعی هست ولی یک وصف ارزی نیست، مجازی نیست، اتصافش به معلومیت حقیقی است. هر چند عنوان انتزاعی است. توضیح و ذلک این را من یک توضیحی بدهم. در بحث علم، یک بحثی آقایان دارند، بعضی ها در فلسفه مطرح می کنند که معروض حقیقی علم چیست؟ آیا آن صورت ذهنیه معروض حقیقی علم است یا آن شیء خارجی معروض حقیق علم است؟ حاج آقا می فرمودند که این بحث بحث لفظی است بحث حقیقی نیست. بستگی دارد که علم را چه معنا کنید. اگر علم را حضور و نفس شیء معنا کنید، این معروض حقیقی اش آن صورت ذهنیه است. خب آن صورت ذهنیه در نفس انسان حاضر است. اگر علم را حضور و صورت شیء معنا کنید، معروض حقیقی اش آن شیء خارجی است. آن شیء خارجی است که صورتش در ذهن من حاضر است. آن صورت ذهنیه که صورت ندارد. بنابراین معروض حقیقی اش آن نیست. اگر جامع بین این دو تا را بگیرد، بگویید حضور الشیء أو صورته، معروض حقیقی اش هر دو هستند. چون این جامع در هر دو تحقق دارد. بنابراین بستگی دارد که ما علم را چه طوری معنا کنیم. بحث لفظی. حالا این جایی که ما می خواهیم این بحث را مطرح کنیم که معروض این، معلومیت شیء متصف می شود، علم را معنای حضور صورت الشیء معنا می کنیم. علم به معنای آن چیزی که صورتش در نزد من ظاهر است. خب معلوم حقیقی ما چیست؟ همان شیئی که در هزار سال بعد تحقق پیدا می کند. وقتی من علم برایم حاصل شد، خود آن شیء در هزار سال آینده به وصف معلومیت متصف می شود. شما نگویید که هزار سال آینده اصلا من نیستم. نباشید، این وصف حقیقی به آن معنا نیست. وصف حقیقی غیر انتزاعی نیست. وصف حقیقی انتزاعی است. بین اوصاف حقیقی غیر انتزاعیه، و اوصاف حقیقی انتزاعیه باید تفکیک کرد. امور حقیقیه ی غیر انتزاعی، تحققش نمی تواند وصف و موصوف از هم جدا باشند. یعنی الآن علم من باشد معلوم من جدا باشد. نه نمی شود. ولی در امور انتزاعی، من الآن علم دارم ولی به چه چیزی علم دارم؟ به یک شیئی که در اینده هست. و همین باعث می شود که آن شیئی که در آینده باشد، متصف می شود به صفت معلومیت. پس اصل این مطلب باید خوب روشن شود و این بحث در مورد حب هم هست. حب این شکلی است. من الآن محبت دارم نسبت به بهشت رفتن. چه چیزی محبوب من هست؟ محبوب را حالا این جوری معنا کنیم: محبوب یعنی آن چیزی که اشتیاق نسبت به او در ذهن من شکل گرفته است. شوق به طرف او که یک صفت نفسانی هست، شوق در واقع به صورت ذهنی آن. شوق که یک وصف ذهنی هست، به صورت او تعلق گرفته است. آن محبوب من چیست؟ محبوب من همان بهشت رفتن است که در آینده می خواهد تحقق پیدا کند. بنابراین، نگویید که حب معروض به ذاتش و محبوب، آن مصبّ حقیقی اش صورت ذهنیه است. اصلا حب را این جور معنا می کنیم. حب یعنی آن چیزی که من نصبت به صورت آن شوق دارم. آن چیست که من نسبت به صورت آن حب دارم؟ بهشت است دیگر. یا به تعبیر دیگر این جور بگوییم، آن چیزی که من می خواهم به او برسم.

سؤال: صورت

پاسخ: من به صورت که نمی خواهم برسم. می خواهم به آن واقعیت برسم. آن واقعیت هست که من به طرف او می خواهم بروم. صورت که نقشی برای من ندارد.

بنابراین آن چیزی که محبوب من هست، بهشت در عالم خود است. ولی این محبوبیت یک عنوان انتزاعی است که با حب که یک صفت نفسانی و ذهنی است ایجاد می شود. این جور نیست که این محبوبیت یک صفت واقعی در بهشت ایجاد کند. کما اینکه معلومیت یک صفت واقعی غیر انتزاعی در بهشت ایجاد نمی کند. در بهشت اضافه ای در عالم واقعیت ایجاد نمی کند. ولی حظی از حقیقت دارد. این حظ از حقیقت به اعتبار آن منشأ انتزاعش است. منشأ انتزاع و عنوان انتزاعی ممکن است در دو زمان باشند. عنوان انتزاعی مربوط به آینده است ولی منشأ انتزاع آن الآن است. هیچ مانعی ندارد ممکن است بین منشأ انتزاع و عنوان انتزاعی از جهت زمان فرق داشته باشد. الآن تصور کنم گذشته را، آن گذشته به صفت معلومیت متصف می شود. الآن نسبت به گذشته من حب دارم. الآن نسبت به گذشته بغض دارم. من عمر سعد را دشمن می دانم. من حرکات عمر سعد مبغوضم هست. من رفتار های اصحاب خاص امام حسین علیه السلام را دوست دارم. یعنی آن اصحاب خاص امام حسین به صفت محبوبیت متصف شده و عمر سعد و لشکر یزید به صفت مبغوضیت. در حالی که آن صفت مربوط به گذشته است. ولی منشأ انتزاع آن الآن است. بین اوصاف حقیقی حقیقی و اوصاف انتزاعی باید تفکیک کرد. اوصاف حقیقی با موصوفش، یعنی نمی شود تحققش یعنی آن علت تحققش و معلول تحققش هم زمان هستند. علت و معلول از هم دیگر قابل تفکیک نیستند. ولی اوصاف انتزاعی علت و معلول از هم تفکیک پذیر هستند.از هم جدا می شوند.

اعتبار هم همین است. اعتبار هم یکی از امور انتزاعی است. حالا الآن نمی خواهم حقیقت اعتبار را بحث کنم. من وجوب در آینده را اعتبار می کنم. همین الآن اعتبار می کنم ولی این اعتبار منشأ می شود که آن شیئی که در آینده هست به صفت واجب بودن متصف بشود. این وجوبی که آن شیء در آینده پیدا می کند، این شبیه همان تصور در نظر بگیرید، یک چیزی از سنخ حب، یک چیزی از سنخ تصور. ولو من الآن دارم اعتبار می کنم، ولی چه چیزی را اعتبار می کنم؟ وجوب در آینده را. پس بنابراین آن فعلی که در آینده هست، آن فعل در آینده به صفت وجوب متصف می شود. چون من شیء را در آینده اعتبار کردم. یک موقعی من واجب شدن یک شیئ را الآن تصور می کنم خب باید الآن تحقق پیدا کند. ولی یک موقعی من می گویم که اگر تو مال من را پیدا کردی، من ملکیت برای تو اعتبار می کنم. حالا یک مورد کاملا شخصی در نظر بگیرید. تو خاص، اگر مال من را پیدا کردی و به من رد کردی، اذا رددتَ مالی فلک علیّ درهمٌ. اینکه من مشغول الذمه شوم به شما، کی مشغول الذمه می شوم؟ الآن؟ الآن که رد نکرده اید. در آینده، یعنی آن زمانی که مال را رد کنی. ممکن است آن موقع من اصلا خواب باشم، غافل باشم، چطور می شود که این اعتبار تحقق پیدا کند؟ پاسخ مطلب این است که این تحقق اعتبار یک تحقق حقیقی نیست. یک تحقق به تحقق منشأ انتزاع است. یک عنوان انتزاعی است. و خود این عنوان انتزاعی می تواند موضوع اثر باشد. عقلا می گویند که کسی که مالک چیزی هست می تواند از مملوک مطالبه ملکش را بکند. از مملوکٌ علیه. در امور ذمه ای یک مملوکٌ علیه داریم. کی می تواند مطالبه کند؟ زمانی که ملک فعلیت پیدا کند. زمانی که ملک تحقق پیدا کند. این ملک در آینده تحقق پیدا می کند. نگویید که چطور می شود که این ملک در آینده تحقق پیدا می کند در حالی که من که اصلا اعتبار کرده ام، آن موقع ممکن است که نباشم. ممکن است که خواب باشم و غافل باشم و ممکن است توجه به تحقق آن موضوع نداشته باشم. بحث این است، من آن موقع اعتبار نمی کنم، اعتبار همین الآن می کنم. با اعتباری که همین الآن از من تحقق پیدا می کند، یک شیء در آینده یک وصف انتزاعی در آینده محقق می شود. خب این یک نکته. نکته دوم که اینجا هست این است که باز آن هم در بحث علم من پیاده کنم،

سؤال: قبل از اینکه آن به فعلیت برسد به هر حال یک اعتبار انشایی این وسط هست یا خیر؟

پاسخ: همین الآن من اعتبار می کنم. حقیقت اعتبار را من بعدا در موردش صحبت می کنم

سؤال: اینکه آن زمان به فعلیت می رسد

پاسخ: چیزی تحقق پیدا نمی کند. فعلیت می رسد یعنی چه؟ یعنی موضوع اعتبار من محقق می شود. چون من اعتبار کردم وجوب در آن زمان را. خب باید وجوب در آن زمان باشد. یعنی ببینید این وجوب یک امر واقعی نیست. این جور نیست که در عالم واقع تغییری در آن زمان ایجاد شود. آن چیزی که در عالم واقع تحقق پیدا کرده است، نفس اعتبار است. معتبر، یک وجود انتزاعی دارد به تبع اعتبار. ولی این وجود انتزاعی مال کی است؟ مال آینده است. عرض می کنم ببینید این نکته را توجه کنید من مخصوصا بحث علم و بحث حب را آوردم و ضمیمه کردم تا این تصور نشود که اینجا از باب خلط بین امور اعتباری و امور واقعی است. گاهی اوقات یک مطلبی می گویند که نمی دانم در اصول خیلی خلط شده است بین امور حقیقی و امور اعتباری و امثال اینها. حالا آن اشکال در جای خودش اگر هم درست باشد به اینها ربط ندارد. بحث اینجا خلط بین امور حقیقی و امور اعتباری نیست. خلط بین امور واقعی متاسل و امور واقعی موجود به منشأ انتزاع. اموری که واقعا تحقق دارند ولی تحققشان به منشأ انتزاع است. این امور واقعی ممکن است بین زمان خود این امور و زمان آن منشأ انتزاعشان فرق باشد. یعنی خلط بین امور انتزاعی و امور غیر انتزاعی است در این بحث ها. حقیقت امور انتزاعی را اگر فهمیدیم مطلب روشن می شود. خب این یک نکته.

نکته دوم مطلب را بگویم، در بحث جعل و مجعول ما دو تا مشکل داریم. گاهی اوقات این دو مشکل را با هم دیگر یک جا مطرح می شود و این از هم تفکیک نمی شود. یک بحث در بحث جعل و مجعول این است که، جعل به مثابه یک قضیه شرطیه است. چطور می شود که با تحقق شرط جزا فعلی شود؟ تحقق جزا با تحقق شرط، رابطه اش با مفاد جمله شرطیه چیست؟ بحث های ما این است. خب این یک بحث است. یک بحث دیگر این است که نه، جعل ممکن است یک امر کلی باشد. رابطه امر کلی و رابطه موضوعاتش چیست؟ بین این دو تا بحث، عموم و خصوص من وجه است. یعنی دو نکته مختلف هستند. بعضی وقت ها این دو نکته مختلف در یک جا با هم جمع می شوند. مثلا ببینید گاهی اوقات من یک جمله شرطیه خاص را اعتبار می کنم. می گویم که تو اگر مال من را برگردانی مالک هستی. یک امر شخصی. اعتبار مالکیت شخص تو با تحقق شرط می کنم. اصلا کلی نیست. اذا رددتَ انت مالی فلک درهم. این فقط سؤال اول وجود دارد که چطور می شود که با رد کردن مال، ملکیت فعلی شود و قبل از رد کردن مال ملکیت فعلی نشود. با وجود اینکه ممکن است موقع رد کردن مال، من معتبر غافل باشم، خواب باشم، توجه نداشته باشم و امثال اینها. این یک مشکل. یک مشکل دیگر این است که نه، من اعتبار کلی می کنم. این اعتبار کلی گاهی اوقات ممکن است شرطی نباشد. می گویم به همه شما هزار تومان ملک شما. بحث چیست؟ بحث این است که این جعلی که من کرده ام، این هزار نفر را مالک قرار دادم، آیا یک جعل است؟ واحد است یا متعدد است؟ بحث وحدت و تعدد. بحث انحلال حکم کلی به عدد افراد بحثٌ و بحث فعلیت جزاء به تحقق شرط بحثٌ آخر است. این دو بحث باید از هم تفکیک شوند. در بحث جعل و مجعول گاهی اوقات این دو بحث یک جا دارد بحث می شوند این است که ایجاد یک سری ابهاماتی می کند. البته به نظر من هر دو بحث از یک آبشخور واحد سیراب می شوند. و آن هم بحث امور انتزاعی است، عناوین انتزاعی است. خب ببینید من حالا باز همان مثال علم و حبّ و امثال اینها را پایش را وسط می کشم. در این مرحله دوم که مرحله انحلال است. من الآن تصور می کنم هزار نفر را در همین زمان حال و نه در زمان آینده، این تصور من واحد است. ولی به تبع تصور من، تک تک آنها به وصف معلوم بودن من متصف می شوند. این آقا معلوم من است. این آقا معلوم است. این آقا معلوم من است. متصور من است. یعنی ممکن است از یک منشأ انتزاع، هزاران عنوان انتزاعی منتزع شود. بین عنوان انتزاعی و منشأ انتزاع، همچنان که از جهت زمان لازم نبود که در یک زمان واقع شوند، که در بحث اول مطرح کردیم، از جهت وحدت و تعدد هم لازم نیست مثل هم باشند. ممکن است یک منشأ انتزاع باشد ولی از آن عنوان های انتزاعی متعدد انتزاع شود. پس بنابراین ما نباید دنبال وحدت

سؤال:... باید فرض بکنیم که یک عنوانی بسازیم

پاسخ: نه حالا فعلا بحث اعتبار را بگذارید کنار. در بحث تصور خوب این مطلب را چیز کنید. چون اعتبار یک سری مشکلات خاص خود اعتبار هم دارد. و این مشکلی که در این بحث هست، مشکلی هست به جهت آن مشکلات خاص اعتبار نیست. این تصویری که در این جا وجود دارد به خاطر اعتباری بودن، عرض کردم این به خاطر اینکه این منشأ انتزاع ما یک امر اعتباری هست و اعتبار هست و امثال اینهآ، این مشکل ایجاد نشده است. مشکل به خاطر عدم تصور دقیق عنوان انتزاعی و رابطه عنوان انتزاعی با منشأ انتزاع است. ببینید خلاصه بحث ما این است. یک عنوان انتزاعی، عناوین انتزاعی متعدد می تواند از یک منشأ انتزاع حاصل شود. خب بحث این است، من الآن که تصور می کنم امور متعدد را اینکه ما می گوییم که همه اینها به صفت متصوّر بودن من متصّف می شوند، این اتصاف از کجا ناشی می شود؟ واقعش این است که این اتصاف چیزی نیست جز همان منشأ انتزاع. یعنی منشأ انتزاع ما این عناوین انتزاعی را ایجاد می کند. و مانعی ندارد یک منشأ انتزاع واحد عناوین انتزاعی متعدد را ایجاد کند. خب این را داشته باشید. این در حب وجود دارد. من الآن تصور می کنم، می بینم تمام پلو خورشت های عالم را دوست دارم. خورشت قرمه سبزی هایی که در عالم هست همه اش را دوست دارم. یک صفت اشتیاق در نفس من ایجاد شده است. ولی مشتاق الیه من امور متعدد هستند. با همان توضیحی که در مورد مفهوم مشتاق الیه دادم. مانعی ندارد. اینجور نیست که مشتاقٌ الیه من یک امر وهمی باشد. یک امر حقیقی است. ولی حقیقی انتزاعی است. که تحقق آن به تحقق منشأ انتزاع است. وجود متأسل ندارد. وجود تبعی دارد. وجودش به وجود منشأ انتزاع است. خب این را داشته باشید. حالا بیایید روی امور اعتباری. اگر عقلا یک اثری را بر آن عنوان انتزاعی بار کنند. بگویند هر کسی که مالک پول باشد، می تواند در آن پول تصرف کند. می تواند از مملوک علیه مطالبه پول کند. می تواند به اعتبار او سرمایه گذاری کند. مثلا مالیات برایش واجب می شود. اموری که بر له او است بر علیه او است. یک سری آثاری را بر خود آن عنوان اعتباری انتزاعی بار بکند. این جا من این جوری اگر اعتبار کنم، من می گویم که همه شما را، بر هر کدامتان تک تک، هزار تومان به گردن گرفتم. خب با این اعتبار من، همه شما مالک هزار تومان بر ذمه من می شوید. درست؟ اینجا به عدد افراد مخاطبین، عنوان انتزاعی تحقق پیدا می کند. واقعا تحقق پیدا می کند. انحلال، انحلال حقیقی است. اصلا این تعبیری که در کلمات آقایان مطرح است، که نمی دانم انحلال در مرحله تطبیق است. انحلال عرفی است، اینها یعنی چه اصلا؟ من اصلا اینها را تصور نمی کنم. نمی دانم حکم در مرحله تطبیق متعدد، تطبیق یعنی چه؟ مگر اگر خود حکم یک صلاحیت ذاتی برای تکثّر نداشته باشد می تواند عرف، عقل آنها را تطبیق دهد؟ تطبیق به خاطر خاصیت ذاتی این وصف است. چون وصف، وصفی است که متعدد است ذاتا. ولو منشأ انتزاع آن واحد است. خود این وصف چون متعدد است منحل می شود. انحلال یک امری واقعی است نه وهمی. حقیقتا من وقتی وجوب را، فرض کنید من در نجاست شما در نظر بگیرید، به عدد افراد بول من نجاست اعتبار کردم. آیا این جعل من متعدد است؟ خیر جعل من واحد است. ولی آن چیزی که به وسیله این جعل تحقق پیدا می کند، یعنی آن عنوان انتزاعی ما متعدد است.

سؤال: نجاست ها هم واحد هستند؟

پاسخ: نجاست ها هم متعدد هستند. بحث همین است. نجاست اسم بر همان عنوان انتزاعی است.

سؤال:

پاسخ: ذهنا واحد است یعنی چه؟ اصلا نجس یعنی آن چیزی که برای او اعتبار نجاست شده است. آیا برای این هزار تا ماء بر هر هزار تا اعتبار نجاست نشده است؟

سؤال:

پاسخ: توجه نکردید. جعلش واحد است منشأ انتزاعش واحد است ولی آن چیزی که تحقق پیدا می کند متعدد است. بحث من همین است.

سؤال:...

پاسخ: نجاست خارجی یعنی چه؟ توجه کنید همین می خواهم روشن شود. نجاست خارجی متعدد است یعنی چه؟ خارجیت این نجاست به تبع خارجیت خود جعل است. ولی جعل ممکن است واحد باشد، آن متعلق جعل ما متعدد باشد. آن عنوان انتزاعی هایی که اینجا تحقق پیدا میکند متعدد باشد. حالا این را شنبه باز یک مقداری بیشتر توضیح می دهم تا مطلب روشن شود.

سؤال: می شود مجعول جعل، خود مجعول کلی باشد، که آن مجعول چون کلی است عقل

پاسخ: کلی است یعنی چه؟

شاگرد: یعنی اینکه با این جعل مجعول های متعددی جعل شد ولی خود آن مجعول زیر مجموعه و افرادی دارد که

استاد: حالا اجازه دهید من این را شنبه یک مقداری بیشتر توضیح دهم. شما رابطه کلی و افراد را تصور کنید. و رابطه ای که یک جعل به یک عنوان کلی که تعلق بگیرد، و تحقق عنوان انتزاعی برای مصادیق را تصور کنید، یک مقداری بحث روشن تر می شود.

سؤال: فقط صرف تصورش که امکان دارد یا

پاسخ: خارجا همین است. اصلا غیر این تصویر ندارد. محال است غیر این. آن حرف هایی که آقایان می زنند بی معنا است.

سؤال:

پاسخ: بحث خطابت قانونی را کار ندارم. بحث من بیشتر در مرحله کسانی که قائل به خطابت قانونی نیستند مثل آقای صدر و اینها. خطابت قانونی که خیلی از واقع دور است. بحث من عمدتا روی فرمایشات آقایانی هست که خطابات قانونی قائل نیستد. ایشان می گویند یک چیزی داریم به نام انحلال در مرحله تطبیق. عرض من این است که انحلال در مرحله تطبیق معنا ندارد. انحلال به خاطر این هست که خود آن مفهوم، خود آن حقیقت، حقیقتی است که اوصاف متکثره ایجاد می کند. علت واحد است ولی معلول آن حقیقتا متعدد است. یعنی رابطه بین منشأ انتزاع و عنوان انتزاعی، رابطه بین علت حقیقی و معلول حقیقی نیست. مهم این است، رابطه بین عنوان انتزاعی و منشأ انتزاع را خوب تصور کنید. این رابطه وقتی خوب تصور شد همه این بحث ها حل می شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد